

امروز را برای تفسیر فصلت بگذاریم، خیلی بحث جانبی نداشته باشیم. خود سوره فصلت آیاتش سنگین است مطلب زیاد هست، دو سه تا آیه را هم بتوانم جا بیندازم فکر میکنم که خوب پیش رفته باشیم. ان شالله طبق قولی که داده بودم مباحث آقای سروش را در فرصتی ناب که ظرفیت کلاس باشد و مطلب خوب جا بیفتد و زمانش برسد، بررسی خواهیم کرد. در همان راستا مباحث جدید هم پیش می آید. مباحث امروز خود سوره فصلت باشد، مفصل است و نیاز به توجه و دقت دارد. هفته قبل نظر علامه را در خصوص اربعه ایام گفتیم که منظور فصول چهارگانه هست که نظر کاملاً بدیعی هست و مشکلات و قلق های تفسیری این آیه را حل میکند و حتی به شبهاتی که در این زمینه می پردازند که برای خودشان تناقض پیدا می کنند که خلقت شش روز است یا هشت روز است، حتی به آن هم جواب می دهد.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿۱۱﴾ ادامه بحث تدبیر را در این آیه پرداخته است، گفتیم که کلمه ی استوی وقتی که با کلمه الی متعدی می شود به معنای استیلا و تسلط است. مثل الرحمن علی العرش استوی. حتی معنی رسیدن به یک چیز را هم از ترکیب استوی+الی می توانیم بگیریم. کَرْهًا را هم هفته پیش گفتیم، چون این آیه یک خورده مطلب داشت نگه داشتیم. کَرْه و وزن های مختلفش، ما گفتیم یک کَرْه داریم یک کَرْه داریم، کَرْه بیرونی و کَرْه درونی است. مثالش هم گفتیم سوره بقره آیه ۲۱۶ کتب علیکم القتال و هو کَرْه لکم؛ که شما به شکل دلی از جنگ و قتال و اینها کراهت دارید. اما کَرْه کراهت از بیرون است یعنی یک چیزی ما را هل می دهد به سمت یک مساله ای که یا حداقل اینک نسبت به آن خنثی هستیم و میلی به آن نداریم. ظاهر معنی اش این است که خدا متوجه آسمان شد. این توجه یعنی چه؟ یعنی به امرش پرداخت. منظور از توجه به آسمان یعنی خلقت آسمان است. نه اینکه خدا تغییر مکان بدهد، قصد مکانی داشته باشد. از مکانی به مکان دیگر، جهتی به جهت دیگر برود، نه اینطور نیست بلکه منظور قصد خلقت است. بعد با ثم هم که عطف کرده گفتیم که دعوایی بین مفسرین بود و خود علامه هم در اینجا نظر قاطع نداده است، یا بعدیت زمانی است یا بعدیت رتبی. این را هفته قبل گفتیم. اما ظاهراً در آیات جلوتر علامه خودش به این نتیجه می رسد که بعدیت رتبی بهتر از بعدیت زمانی است. اگر جلسه قبل را گوش کرده باشید منظورم را متوجه می شوید که بالاخره خلقت آسمان اول است بعد زمین است، یا اینکه اول زمین است بعد آسمان است. بخاطر اینکه ما یک آیه در سوره نازعات داریم: **وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا** یعنی خلقت زمین بعد از آسمان است. اما در این سوره آسمان بعد از زمین است. یک خورده ظاهر مصله اینجا با هم نمی ساخت که احتمال زیاد بعدیت رتبی است. که مفسران روی حرف دارند. و **هی دخان؛ دخان** یعنی دود، گاز. واو حالیه است. وهی دخان جمله ی حالیه است برای کلمه ی آسمان است. پس مجموعه جمله وهی دخان، که مبتدا و خبر است، حال از کلمه ی سماء است. پس به سماء ذوالحال می گوییم. خب با این حساب بیاییم اینطور معنی کنیم که خدای تعالی متوجه آسمان شد، یعنی قصد خلقت آسمان را کرد، تا آن را بیافریند در حالیکه چیزی بود که خدا نامش را دود گذاشت. یک ماده ای بود که خدا این ماده را این دود را به صورت آسمانش در آورد؛ حال این دود چیست آیا یکی از همان حالت های ماده است یعنی گاز که ما میشناسیم؟ یا مثلاً اگر سراغ زیست شناسان برویم بگویند که اولین ماده جهان همان چهار گاز معروف است، هلیوم، هیدروژن و نیتروژن و اکسیژن هست. اینها چه هستند باز نیاز به بررسی بیشتر دارد. اما چیزی که هست خداوند اسمش را دود گذاشته است. این دود هفت آسمان شده است. اولاً اینها با هم یکی بودند و به تعبیر بنده به

هم چسبیده بودند، از هم متمایز نبودند و بخاطر همین یک سما را آورده است، چون گویی یک تکه بوده است، یک چیز واحد بود نگفته سماوات؛ اینها به هم پیوند داشتند. بخاطر همین ضمیر بعدی را هم با لها می آورد، می گوید **فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ** یعنی به آسمانی که فعلا یک تکه است که بعدا طبقه طبقه می شود و همچنین به زمین. چه گفت؟ **إِنِّي طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتْ أُنِينَا طَائِعِينَ** این فای تفریع است **فَقَالَ لَهَا** یعنی فرع به مطلب قبلی است. پس مقام مقام تکوین است. طبق معمول علامه از آیه ۸۳ سوره یس در اینجا استفاده کرده است. همان آیه **انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون** گفتند که اینجا آیه مقام تکوین هست نه اینکه بحث فرمان ظاهری باشد، چه بخواهید چه نخواهید باید بیایید این آسمان و ای زمین. اینجا همان امر تکوینی است که هنگام ایجاد یک موجود خداوند به کار می برد. بعد آن جمله ی **قَالَتْ أُنِينَا طَائِعِينَ** قالتا فعل برای مثنی آسمان و زمین است، **أُنِينَا** یعنی ما آمدیم، قبول آن فرمان ایجاد هست. خدا بهشان گفته **إِنِّي طَوْعًا أَوْ كَرْهًا** گفتند **أُنِينَا**. پس پاسخ زمین و آسمان، صفت آن ایجاد تکوین است. یعنی یک فرمان تکوین داریم، یک فیکون که می شود **أُنِينَا**. **إِنِّي طَوْعًا أَوْ كَرْهًا** می شود **كُن** فرمان تکوین، **أُنِينَا** میشود جواب به آن فرمان که می شود **ایجادش یعنی فیکون**.

خود این آیه جزء آیاتی است که اثبات می کند همه موجودات درجاتی از علم و شعور را دارند. برای تمام موجودات علم قائل است. پس وقتی خدا با یک موجودی مثل آسمان و یا زمین حرف می زند، تکلم تکوینی دارد یعنی به تناسب حال آسمان و زمین، هر کدام بنا به ظرفیتش، یک حکایتی از قول خداوند داریم. مثل همان آیه ی **قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ** که در همین سوره داریم، در آنجا بحث نطق را هم خواهیم گفت.

**نظرات:** ما معمولا در آیات گذشته جاهایی که می دیدیم نظرات زیاد است، علامه هم یک جاهایی نقد می کردند و آخرش می گفتند اصلا اینها قابل اعتنا نیستند و خیلی راحت رد می کردند، ما آنها را نمی گفتیم چون مباحث اضافه ای بود؛ اگر دوستان خودشان می خواستند مطالعه می فرمودند. اما اینجا چند تا نظر را ببینیم و تحلیل را ببینیم. چند تا از مفسرین گفتند که این **إِنِّي طَوْعًا أَوْ كَرْهًا**؛ بیایید، منظور این است که آثار و منافع تان را بیایید ظاهر کنید یعنی مثلا آسمان بیاید آسمان بودنش را ثابت کند؛ یعنی اگر آسمان است، باران قرار است از آن ببارد، ابر داشته باشد، ستاره داشته باشد، ارتفاع داشته باشد، یعنی آثار می خواهیم و بحث تکوین نیست. علامه می گویند این صحیح نیست. در جمله ی **إِنِّي طَوْعًا أَوْ كَرْهًا** آمدن را بر آن دو تا واجب کرده است. چون فرمان فرمان تکوینی است و اینها یعنی آسمان و زمین و همه مخلوقاتی که در این دو تا هستند، مخیرند انتخاب کنند یا با **طَوْعًا** بیایند یا با **كَرْهًا** بیایند. یا با میل و رغبت این فرمان تکوین را قبول کنند یا با کراهت؛ دوست هم نداشته باشید باید بیایید. خب این به چه معناست؟ مگر اینها موجود دو پا هستند که مثلا قبول بکنند بیایند یا نخواهند. علامه می گویند که منظور از اینکه با میل بیایید یعنی قبلا استعداد این هست شدن را داشته باشید. اگر با کراهت است یعنی قبلا استعداد هست شدن را نداشته باشید. پس این کراهت و این میل و رغبت نه اینکه مثلا آثار ناخوشنودی و نارضایتی در وجهه این دو تا ظاهر بشود، نه منظور این است که یا شما قبلا زمینه دارید، استعدادش را دارید یا ندارید؛ اگر دارید **طَوْعًا** میشود اگر ندارید **كَرْهًا** میشود. این نظر علامه هست. پس اگر به آسمان و زمین می گوید **طَوْعًا أَوْ كَرْهًا** یعنی یا شما قبلا این آمادگی را دارید یا این استعداد را ندارید. پس این جمله **إِنِّي طَوْعًا أَوْ كَرْهًا** یک حالت کنایه است. شما چاره ای جز هستی پذیرفتن ندارید. تخلف پذیر نیست چون فرمان، فرمان الهی تکوین است و به هیچ عنوان تخلف از آن امکان ندارد و محال است. چه درخواست داشته باشند چه نداشته باشند باید موجود بشوند. آسمان و زمین هم این فرمان پذیرفتند

و پاسخ گفتند. **قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ** پس این قبول شان قبول ذاتی است. یعنی انگار خدا اصلا در خلقت اینها طوری عناصر خلقت را به کار برده است که ذاتا قبول می کنند هست باشند.

اما بعضی از مفسرین آمدند اینجا گفتند که **طَوْعًا أَوْ كَرْهًا** مقام تمثیل است. یعنی تاثیر خدا که حتمی است و محال است کسی از آن تخلف بکند. این جمله را به شکل تمثیل آوردند یک حالت مثالی. علامه باز این را هم رد می کنند.

اما کلمه ی **طَائِعِينَ** مخصوص صاحبان عقل است؛ طوع دیگر، ولی برای آسمان و زمین هم به کار برده است. بخاطر اینکه مقام مقام مخاطب است و خطاب سوال و پاسخ است؛ گویی در مقام خطاب، خدا به ایشان شعور و عقل و شخصیت می دهد ولی در واقع این است که در ذات خلقتشان هست شدن هست. حال چرا جمع آورده آسمان و زمین که دو تا هستند باید می گفت طائعتین؟ باز علامه نظر زیبایی دارند می گویند مثل ایاک نعبد و ایا نستعین؛ من که دارم نماز میخوانم یک نفر هستم اما خودم را قاطی یک جمعی می کنم. آسمان و زمین هم به احترام سایر مخلوقات خودشان را جمع تصور کردند و خودشان را از جمع مخلوقات جدا نکرده اند.

خب بعد از اینکه خلقت و تدبیر آسمان را بیان کرده است، دوباره آسمان را با زمین شرکت داده است و گویی خواسته بگوید آسمان و زمین با هم خیلی ارتباط دارند، اتصال در نظام خلقت شان هست، فعل و انفعالات هر دو روی همدیگر تاثیر می گذارد، هر فعل و انفعالی در زمین روی آسمان تاثیر می گذارد.

یک نکته ای را در پراتز بگویم در تفسیر نیست؛ اینکه می گویم در این مسائل باید به نظرات آقای سروش هم توجه بکنیم؛ البته نظرات خیلی سنگین است و منتظر زمان مناسب هستم. این است که قرآن را می آیند تاریخ مند و بشری می کنند. دو تا جنبه دارد یکی اینکه قرآن تاریخی است، یکی هم اینکه قرآن بشری است. بعدا توضیح بیشتر خواهم داد که اینکه قرآن تاریخی است یعنی چه، یعنی متعلق به فرهنگ زمان خودش است. وقتی می گوئیم قرآن تاریخی است یعنی قرآن الفاظش، عباراتش، کنایاتش مال ۱۴۰۰ سال پیش است پس وقتی که حرف از هفت آسمان می زند یعنی آن زمان هیات بطلمیوسی بر افکار منجمان و باورمندان به بحث نجوم بوده است؛ و چون هیات بطلمیوسی بر نظرات ستاره شناسی و نجوم حاکم بوده است خدا هم با زبان آنها صحبت کرده است. در حالیکه هفت آسمان توی قرآن با هفت آسمان هیات بطلمیوسی خیلی متفاوت است.

شاید ان شالله یکی دو جلسه آینده این هیات بطلمیوسی و هفت آسمان و نظرات آقای سروش و دکتر نصر حامد ابوزید و امین خولی و اینهایی که هم نظر در این مساله هستند را بیان کنیم. ما یک مثلث داریم از نظرات جدید راجع به قرآن که در سی سال اخیر؛ امین خولی، نصر حامد ابو زید و سروش. البته مثلا امین خولی و نصر حامد ابو زید مال پنجاه شصت سال قبل هم هستند ولی نظراتشان با نظرات سروش همخوانی زیادی داشت و رونق بیشتری پیدا کرد. مدتی از دور افتاده بود دوباره همین ده بیست سال اخیر روی دور انداختند و متاسفانه بین جوامع روشنفکران قرآنی این خیلی مطرح هست و اتفاق خوبی نیست؛ همچنین بحث های هرمونوتیکی همینطور است.

**فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٢﴾**

قضا یعنی چند تا چیز را از همدیگر جدا کنند. مثلا می گوید و قضی بینهم بالقسط در روز قیامت همه گروه ها از هم متمایز می شوند، جدا می شوند. هن بر می گردد به آسمان ها سماوات. سبع سماوات نقش اش حال است بخاطر همین منصوب است. سبع

حال هن است، ذوالحالش میشود. **فِي يَوْمَيْنِ** ظرف است یعنی مفعول فیه است؛ متعلق به **قضاهن** است، مظهر فاعل **قضاهن** است. اینجور معنی می کنیم آسمانی که قصد خلقتش را کرد اول به صورت دود بود، امرش از نظر فعلیت یافتن مبهم و غیرمشخص بود، خدای تعالی امرش را متمایز کرد یعنی آن دود را که گفتیم در آیه قبلی سماء؛ الان آن دود شد سبع سماوات. پس دود سماء وقتی که اتفاق قضاوت رویش می افتد وقتی خدا آن را قضاوت میکند، سبع سماوات می شود. پس تا زمانی که دود است میشود سما، وقتی خداوند آن را قضاوت می کند می شود سبع سماوات. بخاطر اینکه معنی اش این است که از همدیگر جدا جدا می شوند. این چند آیه کمی سخت هستند و باید دقت بکنید؛ عرض کردیم قضاوت و قضا یعنی جدا کردن چند چیز از یکدیگر به طوری که هر کدام شان تمایزات خاص خودشان را داشته باشند. مقام قضا و قضاوت از همین می آید، در دادگاه بین مجرم و شاکی و متهم و خواهان و اینها قاضی تمایز برقرار می کند. قاضی که اسم فاعل است و فاعل این قضیه است بین اینها تمایز برقرار می کند و از هم جدایشان می کند و برای هر کدام تمایزات خاص قائل می شود. بخاطر همین قضاوت می گوئیم. خدا قاضی بالحق است ما در دعاهای ماه رمضان می خوانیم؛ سبحان قاضی بالحق یعنی بحق و درستی بین اجزا تمایز قائل می شود. پس معنای داوری و حکم معنای تبعی اش است. یعنی دنباله اش است. اصل معنا به معنای جدا کردن چند چیز از یکدیگر است.

این قضاوت در چه مدتی اتفاق افتاد؟ در دو روز. که گفتیم یوم ها منظور یوم بشری نیست. یعنی آن اختراع بشر که بیاید زمان را تقسیم بندی بکند به ۲۴ ساعت و دقیقه و اینها، این نیست. یوم یعنی یک برهه از زمان یک مقطع. بعضی از مفسرین قضا را معنی کردن گفته اند، بعد گفتند سبع سماوات مفعول دوم است و هن مفعول اول. بعد گفتند خدا اینها را تعیین کرده است، معنی کرده است یعنی برای هر کدام عینیت بخشیده است. این را علامه قبول نمی کنند. این هم یک نظر.

این آیه اجمال التفصیل است یعنی ما اگر بحث اینکه آسمان اول یک تکه بود و مثلا اندازه یک نخود بوده و بعد گسترش پیدا کرده است ما در آیه ۳۰ سوره انبیا تفصیل اش را داریم. و اجمالش اینجاست. با نظریات زیست شناسی هم این قضیه می خواند که اول همه چیز جمع جمع است اندازه یک نقطه است بعد یک اتساعی (فراخی، وسعت) به وجود می آید و کل آسمانها و زمین از آن نقطه ناشی می شود؛ منتها متاسفانه زیست شناس های نمی گویند که آن قادر پشت این قضیه که از یک نقطه اتساع کل آسمانها و زمین را نتیجه گرفته است کیست؟ البته یک زیست شناسی الان اسمش خاطریم نیست آمد و گفت همان بحث بیگ بنگ را گفتند ما به این نتیجه رسیدیم که یک هوش برتر این بیگ بنگ را اداره و مدیریت کرده است. باز هم دمشان گرم که حداقل توحید را اینطوری حتی به نام هوش برتر یعنی اسم خدا را هوش برتر بگذارند یعنی به این قائل بشوند که یک قدرت برتری این بیگ بنگ را رقم زده است.

**اولم یر الذین کفرو ان السماوات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما**؛ رتق و فتق امور که ما خودمان می گوئیم؛ یعنی یک چیز کوچک را هی بازش کنیم، حلاجی اش کنیم، هی بیشترش کنیم، اتساع بهش بدهیم.

بسیار آیه مهمی است؛ از دوستان تقاضا می کنم دانه دانه نظرات را با هم بخوانیم و نقد کنیم و برسیم به نظر علامه که بسیار نظر جالبی است؛ **وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا** همین یک جمله پر از اختلاف تفسیری است که علامه سه تایی آن را آورده است: **نظر اول**: منظور از امر که خدا به هر آسمانی آن را وحی کرد، یعنی آثاری که استعداد داشتن آن را داشتند و وحی را به معنای خلقت و ایجاد گرفتند. پس امر شد آثار مثلا آسمان یکی از اثر هایش نزول باران است، وحی اش هم خلقت بشود. این یک نظر است. و این جمله را یعنی **اوحی فی کل سما امرها** را به جای اینکه یک جمله جدید بگیرند، استیناف بگیرند، به جمله ی قضاهن

عطف کرده اند. پس سه تا وجه داشت، امر آثار استعداد یک خلقتی شد، وحی شد خلقت و این جمله عطف شد به فقضاهن. از دیدگاه علامه نقدش می کنیم: اولاً اینکه با چه دلیلی وحی را به معنای خلقت معنا می کنید، کجا وحی به معنای خلقت معنی شده؟ همچنین چیزی نداریم. به چه دلیلی امر را آثار بگیریم مثلاً اگر طبقات بالای آسمان برویم بگوییم امرش ملائکه است؟ دلیل بیشتری می خواهیم. البته علامه خودش را این را می گیرد بعداً دلایلیش را می آورد. یعنی نظر علامه انگار مفصل و دقیق این نظر است. جلوتر برویم متوجه می شوید. علامه می گوید که اینکه شما امر را ملائکه و موجودات داخل هر آسمان یا نجوم بگیرید، عنایت بیشتر دارد، عنایت شما کجاست. علامه ادعا می کند آن عنایت را من می خواهم بعداً ارائه بدهم. دلیل و مدرک می خواهد. مدرک ارائه ندادند. اگر هم امر را به معنای ملائکه بگیریم. بگذریم.

**نظر دوم:** بعضی ها گفتند امر یعنی تکلیف، تکلیف آسمان، تکلیف الهی که اهل هر آسمان که همان ملائکه هستند خدا به ایشان تکلیف داده است. هر آسمان، دقت کنید این کلمه هر را رویش کار داریم. بعد وحی هم همان معنای معروفش.

**هفت نوع وحی داریم** الهام قریضی یکی از آنهاست، القا یک مطلب به شکل قلبی. این را همان باشد که یک جلسه انواع وحی را از دیدگاه حضرت علی (ع) بررسی کنیم. خیلی زیباست. حدیثی از حضرت علی داریم که انواع وحی است. اما به شکل کلی بخواهیم بگوییم القاء یک رمز به شکل اشاری در یک مهبطی مثل قلب.

پس نظر دوم این شد که امر تکلیف خدا به ملائکه اش است، وحی هم همان معنای معروفش است، همان وحی که من و شما می دانیم چه هست. نقد اینکه اولاً علامه می گویند با چه دلیلی می گویند هر آسمان. اگر جمله قرآن **اوحی الی کل سما** بود بله فرمایش شما درست بود اما گفته **فی کل سما**؛ فی آورده است یعنی ظرف آورده است، یعنی هر آسمانی با آسمان دیگر متفاوت است پس شما نمی توانید بگویید که خدا به کل آسمان ها به هر آسمانی تکلیف الهی خود را به تمام ملائکه تمام آن آسمان ها وحی کرده است. این هر یعنی کل. این هم غلط است.

نظر سوم: گفته است امر یعنی همان چیزی که خدا از آسمان خواسته است و خیلی ویژگی خاصی ندارد انگار همان نظر اول و دوم است.

علامه جمله جالبی دارد می گوید پس باید فکر دیگری کرد، حرف دیگری را باید بزنیم، طرح دیگری بزنیم. طبق معمول چون تفسیر علامه قرآن به قرآن است سراغ آیات می روند. ببینید چقدر آیات را قشنگ استفاده کردند. حتماً متن تفسیر المیزان را تقاضا میکنم همه داشته باشند. اولین آیه سوره سجده آیه ۵: **یدبر الامر من السما الی الارض ثم یرج الیه خدا امر را از آسمان تا زمین تدبیر می کند سپس به سوی آن صعود می نماید.** آیه دوم **الله الذی خلق سبع سماوات و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن سوه طلاق آیه ۱۲.** و اما آیه سوم سوره مومنون آیه ۱۷ **و لقد خلقنا فوقکم سبع طرائق و ما کنا عن الخلق غافلین.** چه جور استفاده کنیم؛ یک آیه چهارم هم داریم که علامه بعد از اینکه این سه آیه را استفاده می کند از آیه چهارم به عنوان شاهد بر این سه آیه استفاده می کند. در واقع از آیه چهارم و پنجم برای نتیجه گیری استفاده کنیم. از آیه اول از آن یدبر الامر استفاده می شود که آسمان مبدا یک امری است به یک وجهی که فعلاً نمی دانیم از جانب خدای تعالی به زمین نازل می شود. آیه دوم انگار این را بیشتر باز می کند. **الله الذی خلق سبع سماوات دلالت می کند بر اینکه امر از آسمانی به آسمان دیگر نازل می شود تا به زمین برسد.** و اما آیه سوم **آسمانها سبع طرائق** یک راه هایی برای سلوک (سلوک یعنی آمد و شد) امر از ناحیه صاحب عرش یا آمد و شد

ملائکه حامل امر هستند. در سوره غافر ملائکه حاملین عرش اگر یادتان باشد. پس در آیه اول یک آسمان است در آیه بعدی شد چند تا آسمان و سومی شد اینکه اینها راه هایی برای رفت و آمد هستند. پس همین جا خیلی راحت می توانیم بگوییم که اصلا اینجا هیات بطلمیوسی نیست که می آیند اشکال می گیرند به قرآن.

یک راه هایی برای آمد و شد ملائکه است. حال دو آیه چهارم و پنجم که می خواهند این سه آیه را نتیجه بگیرند. سوره قدر تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر ببینید هم امر داریم، هم اذن رب داریم، هم ملائکه داریم و آیه ۴ سوره دخان فیها یفرق کل امر حکیم فیها یعنی شب قدر، ابتدای سوره دخان بحث لیله مبارکه هست؛ در آن شب هر امر حکیمی؛ دیدید پشم را می زنند حلاجی می شود، باز می شود بعد هر امری سراغ مهبط خودش می رود. این هم همین است. همه این پنج آیه به قول مترجم المیزان رو بر هم بر این تاثیر دارند که امر خدا توسط ملائکه به زمین آورده می شوند. پس به ملائکه واسطان وحی یا واسطان امر می گوئیم. خب پس طبق معمول علامه باز سراغ آیه ۸۳ سوره یس می رود، گفتیم این آیه محکم و غرر کل قرآن است. می گوید اگر امر امر تکوینی است، همان کلمه ایجاد است، همان کُن، اگر همه این پنج آیه را به همدیگر ضمیمه کنیم، معنای آخر در یک جمله: مراد به اوامر الهیه ای که در زمین اجرا می شود عبارت است از خلقت و پدید آوردن حوادث ( حوادث وحی ای منظورمان است، انواع و اقسام تشریح، انبیا ) که آن حوادث را ملائکه را از ناحیه خدای صاحب عرش، حمل نموده در نازل کردنش طرق آسمان را طی می کنند تا از یک یک آسمان ها عبور کنند به زمین برسانند.

من برای شما می خواهم تصویرسازی بکنم، ظاهرش انقدرم مادی و جسمانی نیست؛ گویی که هر کدام از این آسمان ها یک نردبان به دیگری دارد؛ هر آسمان که به آسمان دنیا نزدیک تر می شود یک درجه تنزل پیدا می کند. پس از آن قسمت عرش، یک امری توسط ملائکه هر طبقه و توسط آن راه ها و آن نردبان ها به ملائکه طبقه پایین داده می شود؛ آسمان بعدی، آسمان بعدی آسمان بعدی تا به آسمان دنیا برسد. که آسمان دنیا بر ما نازل میشود که این وحی اش مثلا الفاظ عربی در آسمان دنیا می شود. پس قرآن در آسمان دنیا که می رسد و بر قلب پیامبر به زبان پیامبر قالب عربی می شود. ممکن است همه اینها به شکل معنا باشند، یعنی نمی شود مادی بگوییم مثلا طبقه طبقه، می گوئیم تصویرسازی کنید. آیه ای داریم در سوره سبأ آیه ۲۳ امر خدا را ملائکه هر آسمان حمل می کنند، به ملائکه آسمان پایین تر تحویل می دهند. که در سوره سبأ مفصل به آن پرداخته می شود. وکم من ملک فی السماوات چقدر ملائکه در آسمان ها زیاد هستند. چه بسیار فرشته که در آسمان ها هستند. آیه دیگری در سوره صافات داریم لا یسمعون الی الملا الاعلی و یقذفون من کل جانب سخن این ملائکه که حامل وحی هستند به گوش کی نمی رسد؟ به شیاطین نمی رسد؛ در سوره صافات می گوید الا من استرق... اینها شیاطین اگر قرار باشد که فال گوش بایستند و استراق سمع بکنند، با یک تیرهای شهاب زده می شوند. حال این تیرهای شهاب معنا است یا ماده است، حرفی زده نشده است قرآن ساکت است. باز هم بحثی اینجا باز می شود، بحث های جن و شیطان گرایی از همینجا باز می شود. اینکه تاریخچه شیطان گرایی و فراماسونری چیست و بعد از آن شیطان پرستی می شود. اینکه شیاطین همان اجنه کافر هستند، چون اجنه مومن هم داریم. یک بخشی از شیاطین اجنه شر هستند که به اصطلاح خودمان فضولی می کنند و می خواهند اتفاقات را قبل از وقوع اش آگاه باشند و این برایشان اتفاق نخواهد افتاد. و دنبال این هستند که پیام های وحیانی را از ملائکه بدزدند. این هم جایش باز باشد ان شالله خواهیم گفت. بحث های بسیار زیبا و جذاب و مبتلابه جامعه و کل دنیا و عصر ظهور است. بحث شیطان گرایی و شیطان پرستی که فراماسون اینجا پیش می آید. در سوره ملک هم داریم.

پس با همه این آیات، آن سه آیه اصلی و دو تا آیه سوره قدر و دخان، و اینکه همه اینها باز به سوره یس آیه ۸۳ بر می گردند، علامه نتیجه خودش را می گیرد. در واقع آن دو نظر را دیدید انگار که علامه آمده آن عنایات و مدارک اش را ارائه داده است. می گوید اگر شما می گوئید امر بحث تکلیف الهی است ما بیاییم این را بیشتر باز بکنیم، همه حوادث و حیاتی هم در آن هست. وحی را اما به معنای خلقت نگیریم. یک ایراداتی آن دو نظر داشتند که علامه ضمن اینکه آن را تفسیر کرده اصلاحش هم کرده است. پس امر خدا اولاً یک نسبت به تک تک آسمانها دارد به اعتبار هر طبقه از آسمان. اینها در عالم امر می رود همان بحثی که جلسات قبل داشتیم؛ یا مثال است یا عقل است. اینها را باید ببینیم چی هست. بعد هر آسمانی ملائکه سطح خودش را دارد و هم فرقه های ملائکه خودشان با همدیگر اختلاف درجات دارند. و **انا لنحن الصافون** که بحث طبقات ملائکه هست. خود ملائکه با هم اختلاف درجه دارند. اینجا باز نظرات خیلی باز می شوند. آیا ملائکه امکان ارتقاء درجه دارند یا نه. سوال مهمی است. آیا امکان سر زدن خطا و نه گناه از ملائکه هست؟ آیا امکان تمرد هست یا نه؟ اینها باز نظرات متنوع می شود. علامه می گویند ملائکه کلاً موجودات مجرد هستند و محال ممکن است از اینها تمرد سر بزند. بخاطر اینکه آیات خودشان دارند می گویند که **لا یسبقونه بالقول** ما از قول خدا جلو نمی زنیم، ما به امر خدا هستیم، ما تابع هستیم، از ما خلافی سر نمی زند. علامه می گویند پس قضیه فطرس هم غلط است. خلقت ملک به او اجازه تمرد نمی دهد چون مجرد هستند، اینها عقل محض هستند، جلسه قبل گفتیم. درسته طبقه طبقه هستند، هر طبقه امکان ارتقا به طبقه بعد یا مکان تنزل حتی ندارند. نه می توانند تنزل درجه داشته باشند و نه می توانند ارتقا درجه داشته باشند. هر کدام در طبقه خودشان مشغول وساطت امر هستند. بله از عالم امر هستند. پس بخاطر همین تخلف نمی توانند داشته باشند. اما بعضی از نظرات می گویند که ما یکسری ملائکه داریم که بخش هایی از اختیار به اینها داده شده است وقتی به موجودی اختیار داده میشود، پس انتظار تخلف هم باید داشته باشیم. من نظر علامه را گفتم که امکان تخلف از اینها نیست؛ وقتی ما بر این اصل قائل باشیم خب، خیلی از مشکلات روایتی مان حل میشود. اینکه مثلاً ملکی سر خود بخواهد کار خاصی بکند، تخلف بکند نداریم؛ اینکه مثلاً از ملائکه ی، ملائکه ای که در واقع قبض روح می کنند امکان تخلف نداریم مثلاً به ماجرای هست یک ملک سر خود دلش به حال بچه ای میسوزد جانش را نمی گیرد بعداً او شداد می شود و اینها؛ اینها دیگر به راحتی ما میتوانیم زیر آب این تیپ مباحث روایاتی که سند درستی ندارند را بزنی از دیدگاه علامه؛ مأموریت من این است که نظرات علامه را بیان بکنم، گرچه بعضی جاها از این مأموریتم تخلف می کنم و متعصبانه میگویم که این نظر درست است، ولی علمی ترش این است که من فقط بیایم دیدگاه علامه را بیان بکنم و اگر مفسرین دیگری نظر دیگری دارند آن ها را هم در کمال انصاف بگویم. حالا دیگر هر کسی با سلیقه و ذائقه خودش به دنبالش برود.

پس ملائکه حامل امر هستند، خداوند امر را به آنها تحمیل کرده یعنی به ایشان وحی کرده یعنی تحمیل آن امر است، که این ها اتفاق ها را بیاورند.

**سؤال:** چه کسی میگوید مختارند؟ مثلاً یکی از نظرات آقای جوادی آملی هست که میگویند در طبقات پایین تر مثلاً نزدیک به آسمان هفتم ملائکه اش یه درجاتی از اختیار را دارند؛ با اینکه آقای جوادی آملی شاگرد علامه هستند. من نمی گویم غلط است یا درست؛ دلایل خاص خودشان را هم دارند. ممکن است شما نظر ایشان را بخوانید، بگوئید راست میگویند، درست میگویند، برای همین میگویم که بروید مطالعه کنید. من ذائقه ام با نظر علامه همخوانی بیشتری دارد. شاید شما ذائقه تان به آن ها بخورد نمیخواهم تحمیل بکنم. اینجا فرمودند که ذیل همین آیه کلاً آیات ملائکه، ما یک بحث موضوعی داریم، کلاً بحث اینکه آیا واقعا ملائکه

موجودات مجرد صددرصد هستند یا نه. مثلاً تعدادی از ملائکه ممکن است مجرد محض نباشند این یک نظر هست؛ و رویش حرف هم دارند. علامه میگویند تمام ملائکه مجرد محض هستند. اینها دیگر به تقسیم بندی های عالم امر و اینها برمی گردد. باید مثلاً برویم نظرات را بخوانیم و بعد قضاوت بکنیم. الان من چون در قالب نظر علامه هستم دارم اینها را میگویم ممکن است اگر بروم نظر آقای جوادی آملی را بگویم کاملاً متفاوت با این حرف بزنم.

خب، آیه دیگری هم داریم سوره نحل که ناظر به آیه ۸۳ یس هست. "إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" سوره نحل آیه ۴۰، باز همین مفهوم است؛ که امر خدا را قول میگوید. آیه ۸۳ سوره یس میگوید که "إِنَّمَا أَمْرُهُ" سوره نحل میگوید "إِنَّمَا قَوْلُنَا" یعنی قول همان امر هست. از دو تا آیه ۸۳ سوره یاسین و ۴۰ سوره نحل استفاده میکند که امر خدا همان قول خداست. پس خدای سبحان در هر آسمانی امر آن آسمان یعنی "فِي كُلِّ" ببینید اگر "الِي كُلِّ سَمَاءٍ" بود همان نظر دوم درست بود، ولی چون گفته است "فِي كُلِّ سَمَاءٍ" یعنی باز تمایز بیشتر قائل شده است؛ انگار هر آسمانی با آسمان دیگر فرق میکند. امر آن آسمان را که منسوب و متعلق به خود آن آسمان هست به اهل آن آسمان یعنی اگر آسمان چهارم است به اهل آسمان چهارم که ملائکه ساکن در آن هستند وحی میکند؛ و آنها هم باز به طبقات پایین تر.

تا اینجا ان شاءالله مطلب جا افتاده باشد. یک خرده بحث سنگین است، به خاطر همین من امروز گفتم که بحث جانبی نداشته باشیم همین دو سه تا آیه را جلو ببریم، هنر کردیم. "وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ"؛ "وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا" بین آن هفت تا آسمان، کلاً همه جای قرآن همین است، هیچ حرفی از آسمان دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم نزده است. فقط گفته سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فقط از آسمان آخر یعنی آسمان دنیا صحبت کرده ست. البته اگر آسمان اول که جلو چشم مان هست از پایین بشماریم مثلاً آسمان هفتم میروید بالاتر. پس می آید دنیا را مقید میکند سماء را مقید میکند به دنیا؛ "وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا" یعنی شما اصلاً راجع به آن شش تا آسمان هیچ حرفی نمی توانید بزنید، حتی نمیتوانید اثباتش بکنید. یعنی ما الان با همه پیشرفت های علم بشری در قسمت نجوم و فیزیک ما حتی راجع به آسمان دنیا هم اطلاعاتمان بسیار کم هست، حتی راجع به یه کهکشان که یک نقطه است، یک اسپیلون از آسمان دنیاست، کهکشان راه شیری باز هم اطلاعات مان کامل نیست. ما در همین آسمان دنیایش ماندیم، خیلی هم ماندیم، چون خود ما ذره ایم. خیلی ماندیم، چه برسد به اینکه مثلاً بگوییم که آسمان دوم چیست، آسمان سوم چیست، اگر همین چند تا آیه و روایت هم نداشته باشیم حرفی نمیتوانیم بزنیم پس نمی توانیم بگوییم که قرآن آمده از هیئت بطلمیوسی حرف زده است. چون هیئت بطلمیوسی کاملاً آسمان هفتگانه را میاد طبقه طبقه میکند مثلاً ستاره های فلان، طبقه اول اند. سیاره های فلان، طبقه ی دوم. یعنی همه را آمده آن چیزی که جلوی چشم بوده گرفته است. با این که هیچ ربطی به آن ندارد. با فلسفه هم ما نمیتوانیم. ما مدرکی جز روایت در زمینه ی هفت آسمان نداریم. آیات راجع به هفت آسمان کاملاً ساکت هستند، غیر از آسمان دنیا که همین جمله که مثلاً اینجا داریم، سوره صافات داریم، سوره ملک داریم یکی اینجا داریم. خیلی حرفی نزده ساکت هست. روایات هم نهایت آمدند و گفتند که مثلاً بحث موضوع تدریجی، آسمان چهارم، آسمان دوم و اینها آمده حرف زده است، باز هم خیلی حرفی نداریم، که این قضیه هفت آسمان چیست؟ ولی همین قدر می دانیم که طرائق وحی هستند. همین قدر می دانیم که واسطه های وحی این ها را که طبقات معنوی هست، به ما میرسانند و نکته ای که من میخواستم راجع به اجنه هم بگویم این است که اجنه فقط تا آسمان اول هستند آسمان دنیا هستند، اجنه اجازه رفت و آمد به آسمان دوم به بالاتر را ندارند. به خاطر همین با شهاب، یعنی با شهاب مادی مثلاً خدا اینجا مثال زده است. یعنی شاید نه لزوماً شهاب سنگ، مثال ملموس برای ما زده است. خب،



پس این شد سماء دنیا یعنی همین آسمان دنیا. با چراغ زینت دادیم " **وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ** " مصابیح جمع مصباح؛ از صبح می آید، به معنای روشن کننده. منظور این است که در این آسمان دنیا ستاره ها و سیاره ها را قرار دادیم، البته مصابیح صرفاً ستاره اند سیاره نمیتواند باشد، چون چراغ هستند. که این نزدیکترین آسمان به کره خاکی هست، کره ای که انسان روی آن هست. به حکم آیه " **خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا** " که هفت آسمان را در سوره ملک میگوید طبقه طبقه آفرید، انگار یک پوست پیاز، رو هم روهم، بعد با چراغ این ها را زینت دادیم. یا مثلاً سوره صافات " **إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ** " صریحاً فرموده که چراغ ها همین ستاره ها هستند. بعد بعضیا آمدند گفتند که در همه ی آسمان ها ستاره هست علامه می گوید مگر شما از آسمان های دیگر خبر دارید؟ نه فقط ما راجع به آسمان دنیا می توانیم حرف بزنیم؛ تازه همین هم علم مان ناقص است. بعد آنهایی که آمدند گفتند که در همه ی آسمانها چراغ است یعنی در هر هفت طبقه. استناد کردند به سوره نوح آیه ۱۶ گفتند " **أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا ۱۵ وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا ۱۶** " این " **فِيهِنَّ** " را گفتند کل آسمان ها، بعد گفتند در همه ی آسمان ها خورشید و ماه و ستاره و اینها داریم. بعد علامه میگوید این درست نیست از این آیه اینجوری استفاده نکنید بگویید، که همه آسمان ها ستاره ی درخشان دارند، مثلاً کوكب دارند؛ به خاطر اینکه آمده در واقع عنایت به مخاطب که ما باشیم کرده و چون روی سخن با ما بوده است آمده شب و روز را به این شکل برای ما بیان کرده است، از نور این دوتا کره داریم استفاده می کنیم. یعنی ما که الان روی کره زمین روی پوسته کره زمین داریم به آسمان نگاه میکنیم نمی توانیم بفهمیم که این ستاره ها مال کدام طبقه هستند. خدا به ما میگوید اینها تازه مال طبقه پایین اند. ولی آمده با " **فِيهِنَّ** " انگار این را به این شکل برای ما گفته که شما از پایین نگاه می کنید انگار در کل آسمان هاست، در حالی که همین طبقه ی پایین است. " **وَحِفْظًا** " در جای دیگر می گوید " **وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ** " اما اینجا میگوید " **وَحِفْظًا** " آسمان ها رو از شر شیاطین حفظ کردیم. یعنی چی آسمان ها رو حفظ کردیم؟ یعنی از دزدیدن پیام های وحیانی یا مثلاً میگوید " **وَحِفْظُنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ۱۷ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ ۱۸** " سوره حجر آیه ۱۸. میگوییم این چند تا آیه ای که بحث شیطان و حفظ از اینجا هست؛ دقیقاً پایه و ریشه هست برای مباحث شیطان گرایی، که مثلاً از دو سه هزار سال پیش شروع شده و بعد شیطان پرستی میشود که از زمان حضرت موسی هست که الان هم فرقه های متعدد شیطان پرستی حتی در ایران و در همه ی دنیا داریم. ایلومینات نمیدانم فراماسون اینها، دیگر حالا انواع و اقسام دارد. " **ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ** " این جمله، یعنی این تقدیر، یعنی این اندازه گیری ها، یعنی این نظم و ترتیب ها از آن خدایی هست که اولاً آن عزیز هست. گفتیم عزیز یعنی چی؟ جلسات قبل من معنی کردم. شکست ناپذیر مفهوم ثانوی هست گفتیم عزیز یعنی نادر الوجود، کمیاب. به دُر میگوییم عزیز. نادر الوجود. خب، از جانب خدایی که عزیزهست، عزت دارد و علیم هست. چرا میگوییم علیم. شما بفرمایید که چرا اینجا علیم آورده؟ دقیقاً حرف از علم زده است. آیات را ببینید در این سیاق راجع به علم آسمان ها و زمین که اینها خیلی راحت جواب میدهند و " **أَتَيْنَا طَائِعِينَ** " پس علم دارند. گفتیم خداوند برای هر طبقه ای به مناسبت حالش علم قائل است. با او مخاطبه دارد؛ خب، یعنی مخاطب تکوینی دیگر نه بحث کلمه و قول؛ و این که راجع به هفت آسمان صحبت کرده ما هیچ چیز از آنها نمی دانیم پس میشود علیم.

یک صلواتی عنایت بفرمایید " **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ** "

خب، علامه آمدند دوباره مطالبشان را تکمیل کردند گفتند که آسمان دنیا همین فضای بالای سر ماست. همین که ما می بینیم، در این حدی که می بینیم، چه با چشم غیر مسلح، چه با چشم مسلح، چه با تلسکوپ و نمیدانم انواع و اقسام دوربین ها، چه با

همین چشم سر، همین فضای بالای سرمان است. بعد میگویند که اول این که آسمان بالا سر ما همان آسمان دنیاست؛ راجع به آسمان دوم، سوم به بعد هیچی نمیدانیم. دوم اینکه این آسمانهای هفتگانه همه جزء خلقت جسمانی اند. یعنی توی عالم طبیعتند نه ماورای طبیعت. این عالم طبیعت هفت طبقه هست، هر یک روی دیگری قرار دارد؛ ببینید منظور عالم طبیعت یعنی مخلوق هست، نه اینکه از جامد و ماده و گاز. این را هنوز هیچی نمی توانیم راجعش بگوییم؛ هر یک مثل پوست پیاز روی همدیگر قرار گرفتند. از همه ی آنها نزدیک تر آسمانی هست که ستاره دارد، کوكب دارد. شش آسمان دیگر اطلاعی راجع به آنها نداریم. سوم اینکه بعضیها گفتند منظور از آسمانهای هفتگانه همان بحث بطلمیوس که سیارات هستند و خورشید و ماه است؛ این غلط است. کهکشانیها و اینها، آسمان چندم اینها غلط است. چهارم اینکه آسمانها منزلگاه ملائکه است یا ملائکه از آسمان نازل می شوند، امر خدا را با خودشان می آورند به آسمان، به طبیعت، به عالم ماده یا ملائکه با نامه ی اعمال ما نازل می شوند.

**سؤال:** منظور از روی هم بودن، روی هم بودن جسمانی است یا رتبی؟

ببینید حرفی که می توانیم بزنیم بیشتر رتبی است. ولی رتبی یعنی طبقه بالاترش، حالا این بالاتر بودن ممکن است امکاناتش بیشتر باشد فضایش بیشتر باشد. ملائکه اش بیشتر باشد نمیدانیم. این قضیه خیلی مبهم است؛ علم بشر فعلاً اینقدری جلو نرفته است که سر از اسرار هفت آسمان در بیاورد. عرض کردیم ملائکه از آسمان ها نازل می شوند به آسمان پایین تر. ملائکه که در عالم طبیعت رفت و آمد دارند، همین عالم ماده چون اینها از عالم امر هستند، در عالم خلق می آیند چیزی عادی است چون اینها واسطه هستند دیگر.

ما روایت زیاد داریم مسجد کوفه محل نزول ملائکه هست، آنهايي که مشرف شدند ان شاء الله باز هم قسمت همگی بشود می دانید دیگر نقطه نقطه مسجد کوفه محل نزول هزاران هزاران ملائکه در هر ثانیه، در هر مقطع کوچکی از زمان است و اینها دیگر بالا نمی روند. به خاطر همین، یکی از فضایل مسجد کوفه این است. یا قبه ی با شرف سیدالشهدا همچنين است، ملائکه پایین می آیند و بالا نمی روند. خود قسمت مدفن اصلی همچنين است، ملائکه می آیند پایین، بعضی از ملائکه بالا نمیروند. این دو تا را ما در روایات داریم اما بعضی از ملائک که می آیند و می روند، نامه های اعمال را بالاتر می برند. ما در روایات شنیدیم مثلاً جمعه ها اعمال ما به معصوم عرضه می شود، ممکن است ملائکه این وساطت را انجام بدهند. حالا این ها دیگر انقدر بحث جالبی است و یک مقدار هم در واقع رمزگانه است، سری هست، آدم خیلی باید روی خودش کار بکند تا گوشه ای از این معناها را بفهمد. آنهايي که چشم برزخی دارند خب به این مقام دست پیدا می کنند پس می گویند ملائکه، با نامه اعمال بنده ها بالا می روند یا اینکه در آسمان درهایی هست که برای کفار باز نمی شود، یعنی ارتزاق؛ بین ما یک ارتزاق آسمان دنیا داریم برای همه هست باران است، یک سری رزق های معنوی داریم از آسمان های بالاتر به کفار نمی رسد، یا اینکه رزق از آسمان دنیا همین که الان گفتیم نازل میشود باران است، که اینها رو این مطالب که الان عرض کردم همه را از روایات در آورديم. آیات ساکتند.

**سؤال:** آیا این تعلق و ارتباط جسمانی هست؟ نمی دانیم. معنوی است؟ احتمال زیاد بله. خب، این تفسیر المیزان مال چهل، پنجاه سال پیش هست. الان علم نجوم پیشرفتش زیاد است، نسبت به زمان نوشتن المیزان. میگویند که امروز مسئله واضح و ضروری است که کرات و اجرام آسمانی هر چه هستند، هر جا که هستند، کره ها، کرات، اجرام اینها ماده هستند. بله، همین طبقه اول. به هر حال ماده هستند، ستاره ماده است، سیاره ماده است، شهاب سنگ ماده است، ماده ست که یعنی حتماً حتماً از جامد و مایع و گاز هست. راجع به آسمان دنیا می توانیم این حرف را بزنیم؛ به این ستاره و سیاره و شهاب سنگ و هرچی که هست، اینها اجرام

ماده اند، جسمانی اند. آنچه که از احکام و آثار که در عالم زمینی ما جریان دارد؛ نظیرش در این اجرام هم جریان دارد. آن نظامی که در آیه شریفه قرآن برای آسمان و اهل آسمان ثابت شده و آن اموری که در آنها جریان پیدا می کند؛ خب هیچ شباهتی به عالم زمینی ندارد، یعنی انگار یک قوانینی خاص خودشان هست؛ قوانین بین آسمان ها؛ نمی دانیم چه هست؟ قوانین خاصی هستند، با زمینی ها متفاوت اند. برای همین نمی توانیم بگوییم مثلا چه است؟ اما راجع به آسمان دنیا چون که ماده هستند میتوانیم یک حرفهایی بزنییم با علم نجوم. آنها خیلی کم.

**سؤال:** فرمودند که آسمانها مادی اند؟ ببینید مادی نه. منظور مادی یعنی مخلوق؛ منظور این است. به هر حال عالم خلقت اند؛ همان اختلاف نظر علامه با عرفا بود، یادتان هست عوالم را گفتیم؛ گفتیم ما در سوره فصلت با عوالم خیلی سر کار داریم؛ آن مطلب را خوب برای خودتان جا بیندازید. عرفا میگویند که عالم طبیعت، همین زمین بالایش مثال، بالایش عقل، اینها همه عالم خلق هستند؛ به خاطر همین است، و عالم ذات که میشود لاهوت، آنجا میشود عالم امر. اما علامه میگوید که عالم خلق همین پایینی ها است و بالایی ها همه عالم امر هستند. مثال و عقل و در واقع لاهوت همه عالم امر هستند. این اختلاف از همین جاها ناشی میشود، برگشت معنا یکی است، نمی خواهم خیلی مطلب گیج کننده باشد برگشت معنا یکی است. اینکه بر هر حال اطلاعات ما حتی راجع به عالم خلقت خودمان خیلی جزئی هست، راجع به عوالم بالاتر حرفی نمی توانیم بزنییم. این که گفتید که ساکنان آسمان ها مجرد هستند. گفتیم که مجردات اجازه رفت و آمد در عالم طبیعت دارند. مثل همین الان در هر اتاق که ما الان داریم راجع به قرآن حرف میزنیم همین جا که من دارم صحبت می کنم و شما در محل های خودتان دارید گوش می کنید ملائکه حضور دارند، ما از ملائکه استمداد می گیریم، ما از ملائکه می خواهیم کمکمان بکنند. خب اینها خیلی راحت رفت و آمد دارند، چون اذن دارند. اما متعلق به عالم امرند، متعلق به عالم امرند ولی اجازه رفت و آمد دارند.

حرف آخر علامه اینکه ملائکه برای خود عالمی دیگر دارند، یک عالم ملکوتی. ببینید همان نظر آمد. نظیر عالم مادی ما هفت مرتبه است. هر مرتبه اش را آسمان گفتند، آثار و خواص آن مراتب را آثار و خواص آن آسمانها گفتند. اینجا همین را عرض بکنم علامه منظورش از آن مخلوق بودن هست نه این که ماده جامد و مایع و گاز باشد. وقتی میگویند که آسمان های بالا هم جزو عالم طبیعت هستند، منظور مخلوق بودن است، نه این که از مواد تشکیل دهنده ی ما، جسم ما باشند. آثار و خواص آن مراتب را آثار و خواص آن آسمان ها خواندند. از نظر علو مرتبه و احاطه ای که به زمین دارند، شبیه به آسمان هستند، که آن نیز نسبت به زمین بلند است. از هر سو زمین را احاطه کرده و این تشبیه را بدان جهت کردند که درکش تا حدی برای ساده دلان آسان شود. علامه میگوید اینکه هی آمده هفت طبقه گفته به خاطر بحث درکی هست. بیشتر رتبی هست. همان سوالی که یکی از عزیزان کردند بله رتبی هست، یعنی علو درجه است. من هی امروز هم بارها بین عرایضم گفتم؛ گفتم من دارم برای شما تصویر سازی می کنم طبقه طبقه. ولی واقعیتش جسمانی این جور نیست. خب یک سری روایت داریم بگذاریم ببینیم کدامش را علامه قبول کردند.

روزی قریش دور هم جمع شده بودند، گفتند تحقیق کنید ببینید از همه شما دانایتر به سحر، کهانت و شعر کیست؟ برود نزد این مرد یعنی پیامبر؛ که بین جمع ما تفرقه افکنده و نظام ما را در هم و بر هم کرده و به دین ما بدگویی می کند تا با او حرف بزند، ببیند چه جواب می شنود. همگی گفتند ما به جز عتبه بن ربیعہ کسی را دانایتر از خود سراغ نداریم. رو به عتبه کردند و گفتند ای ابا ولید برخیز و نزد این مرد برو. عتبه نزد رسول خدا آمد و گفت: ای محمد تو بهتری یا پدرت عبدالله؟ تو بهتری یا جدت عبدالمطلب؟ رسول خدا هیچی نگفت. دوباره عتبه گفت اگر می پنداری که نامبردگان از تو بهتر بودند، باید قبول کنی که بت

پرستی آنها نیز درست بوده و تو به ناحق بتها را عیب می گویی و اگر می پنداری تو بهتر از آنهايي، پس حرف بزن تا بشنویم. به خدا سوگند ما برای هیچ قومی فرزند شوم سراغ نداریم، که شوم تر از تو برای قومت باشد، تو جمع ما را پراکندی و نظام منظم ما را از هم گسیختی، دین ما را به حمله و عیب جویی قرار دادی و تو ما را در بین عرب رسوا ساختی. تا آنجا که در بین عرب شایع شد که در قریش ساحری و کاهنی پیدا شده و به خدا سوگند ما دیگر هیچ راه چاره ای برای مان نمانده، مگر اینکه بی خبر و ناگهان دست به اسلحه برده و به جان یکدیگر بیفتیم. حالا این صحبت ها ست ؛ بعد رسول خدا فرمود تمام شد؟ گفت بله، دیگر حرفی ندارم. فرمود: " بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ " این سوره نازل. " تَنْزِیْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ﴿۲﴾ كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۳﴾ " تا به آیه " فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ " رسیدند. عتبه گفت دیگر بس است؛ آیا غیر از این ها صحبتی نداری؟ فرمود: نه. یعنی در واقع این ماجرا دارد سبب نزول این آیات ۱ تا ۱۳ سوره فصلت را بیان می کند. حالا این ماجراش هست که علامه این روایت را تقریبا قبول می کنند. چون که طرق مختلف دارد. کتابهای دیگر هم بهش پرداختند. که به هر حال اینکه سبب نزول آیات ۱ تا ۱۲ سوره فصلت این ماجرای مجادله ی عتبه بن ربیعہ با پیامبر هست. که میگوید عتبه برمیگردد پیش قریش؛ میگویند ابا ولید چه خبر آوردی؟ در پاسخ گفت: به خدا سوگند کلامی از او شنیدم که تاکنون مثل آن را نشنیده بودم، نه شعر بود، نه سحر بود، و نه کهانت. و باز به خدا سوگند می خورم این کلامی که من از او شنیدم به زودی موجی در دنبال خواهد داشت و حالا انواع و اقسام آن. این از این ماجرا. ان شاء الله که این جلسه هم مفید بوده باشد و ثوابش برسه به ارواح مطهر ائمه معصومین علیهم السلام، شهدای عزیزمان و همه ی اموات و گذشتگان.

سلامت باشید ممنون از همگی و همراهی تون.

التماس دعا